

حتی اگه راه حلی پیدا نمی‌کردم مجبور بودم
آدم وقتی مجبور بشه هر کاری از دستش بر میاد
دم دستی ترین مانتویی که دستم میاد می پوشم اصلا مهم نبود
چیزی از اون مونس قدیم باقی نمونده بود که الان به فکر این باشم که چی بپوشم یا
چی نپوشم

دم دستی ترین مانتو و تنم کردم اولین شالی که دستم اومد روی سرم انداختم کیفم
گوشی رو برداشتم و با کمک دیوار از پله ها پایین رفتم.

مادرم نگران به سمتم اومد جلوی روم ایستاد گفت

_ کجا داری میری با این حالت؟

جوابی بهش ندادم از کنارش گذشتم نگران با فریاد اسم پدرم را صدا زد.

بابل که اومد جلوم ایستادم سرم پایین افتاد نزدیکم شد صورتمو بالا گرفت و گفت

_ دخترم داره کجا میره؟

دخترش داره کجا میره گندی که بالا آورده جمع کنه

دخترش داره میره تمام سعیش رو بکنه که تا آبروی به باد رفته اش را جمع کنه.

باید میرفتم باید

بدون نگاه به چشماش فقط زمزمه کردم باید برم یه جایی برمیدرم
خواهش می‌کنم اجازه بدین

مادرم مانع شد مخالفت کرد کیفمو کشید اما پدرم
پدرم کیفمو از دست مادرم گرفت و دوباره روی شونه من گذاشت و گفت

_ می‌خواهی برسونمت؟

سرمو تکون دادم یعنی نه اما بغض مهمون گلوم و اشک مهمون چشمام شد
چقدر من بد بودم
پدرم چقدر خوب بود...

از کنارش گذشتم از خونه بیرون اومدم اما ممکن بود پدرم دنبالم بیاد تا بفهمه کجا
دارم میرم باید چیکار میکردم؟

تا کسی گرفتم و دوباره به شاهو زنگ زدم
جواب که داد بی مقدمه گفتم

شاید بابام بیاد دنبالم چیکار کنم؟

کمی فکر می‌کنه و آدرس یه مرکز خرید بزرگ و بهم می‌ده
وقتی به راننده ادرس میدم بی حرف به سمت مسیر جدید میره

به‌هم گفته بود که توی این مرکز خرید میون جمعیت گم بشم و خودش منو پیدا کنه

پس کاری و کردم که ازم خواسته بود جلوی مرکز خرید پیاده شدم نگاهی به اطرافم انداختم

هیچ کسی نبود...

انگار پدرم نیومده بود اما کار از محکم کاری عیب نمی کرد نمی خواستم دیگه حتی به قدم اشتباه بردارم

نمی خواستم پدر و مادرمو درگیر این بدبختی که توش گیر افتاده بودم این باتلاقی که داشت منو توی خودش میکشید کنم

وقتی توی مرکز خرید بین اون همه جمعیت گم و گور شدم و

منتظرش موندم اون آدم وقتی میگفت پیدات می کنم بدون شک پیدام می کرد

کمی گذشته بود جلوی یکی از مغازه ها ایستادم

نگاهم به نقره های توی ویترین بود که وقتی دست کسی روی شوئم نشست ترسیده از جا پریدم و ازش فاصله گرفتم وقتی به عقب برگشتم با دیدن شاهو

نفسم و بیرون داد واون بهم نزدیک شد گفت

_چرا میترسی کی میتونه به غیر از من بهت نزدیک بشه و لمست کنه؟

بهش نگاه کردم سرمو پایین انداختم این آدم دیگه برای من اون عشق سابق نبود

دستمو تو دستش می گیره و از بین جمعیت می گذره و به سمت پارکینگ مرکز خرید

میره

وقتی سوار ماشینش میشیم واز اونجا بیرون میام به سمت خونش میره خونه ای که
حالم ازش بهم میخوره

اما چاره ای نبود.

وقتی به اونجا می رسیم هنوز یک کلمه هم با هم حرف نزده بودیم

کلید روی در میندازه قفلش باز میکنه من وارد خونه میشم بی سروصدا به سمت مبلی
که گوشه پذیرایی بود میرم روش میشینم

با دو تا لیوان آب میوه برمیگرده و جلوی رو میشینه و میگه

_ حرفتو بزن

چرا می خواستی منو ببینی ؟

سرمو بالا نمیارم نگاهمو به لیوان آبمیوه میدم و میگم

چیکار کنم تو این فیلما رو پاک کنی و از زندگیم بری بیرون؟

کمی خودشو جلوتر میکشه

با پوزخند بزرگی که حتی بدون نگاه کردن میتونستم ببینم گفت

_ همینجوری که هست راضی هستم نیازی نیست کار دیگه ای بکنی

سرمو بالا میگیرم و به صورتش خیره میشم و میگم

ببین منو اون دختر سابق نیستم فقط می خوام خلاص بشم این چند روز اصلا زندگی

نمی کرد هر روز هر روز مردم هر کاری که بگی می کنم هر کاری که بگی می کنم...

کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید

(برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید)

عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها

